

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه‌ی بحث گذشته

مسئله مورد بحث، شرطیت اراده و اختیار در تحقق امتثال تکلیف شرعی است. آیا انجام فعل واجب بدون اختیار و قدرت (یعنی در حالت خواب، بی‌هوشی یا اجبار) کفایت می‌کند یا حتماً باید از روی اراده صورت گیرد؟ محقق نائینی تصریح می‌کند که نه ماده و نه هیئت افعال، دالالتی بر شرطیت قدرت ندارند، مگر صیغهی امر که دو جهت ممکن برای اثبات شرطیت قدرت دارد. این تحلیل با مثال فقهی روزه‌داری شخصی که تمام روز در خواب بوده و پیش‌تر نیت روزه کرده، تطبیق داده می‌شود. این فرد علی‌رغم عدم قدرت واقعی، روزه‌اش صحیح دانسته شده است، زیرا ترک مفطرات به نحو غیر ارادی نیز کفایت می‌کند. نکته‌ای مهم که آقای خوئی به آن اشاره دارد، تفاوت نیت در افعال و تروک است. در افعال، قصد و اراده در تمام اجزاء لازم است؛ ولی در تروک، صرف اجتناب - حتی بدون انگیزه یا قدرت - کافی است. با این حال، از منظر اصولی، بین فعل و ترک تفاوتی نیست؛ زیرا بحث اصولی ناظر به این پرسش است که آیا فعل غیر مقدور می‌تواند مصداق امتثال باشد؟ در این زمینه، شهید صدر سه فرض را بررسی می‌کند: (۱) ماده مقید به اختیار باشد؛ (۲) ماده مطلق باشد؛ (۳) شک در اطلاق یا تقیید ماده. وی معتقد است در فرض دوم، فعل غیر اختیاری هم مجزی است. اما اگر اطلاق ماده محرز نباشد، باید به اطلاق هیئت برای اثبات بقای تکلیف تمسک کرد. در مقابل، محقق نائینی و آیت‌الله خوئی، برخلاف شهید صدر، ماده را مهمل می‌دانند و هرگونه اطلاق در آن را انکار می‌کنند. بنابراین، اطلاق هیئت و مبانی عقلی، تنها راه تشخیص شرطیت اختیار خواهند بود. اختلاف این دیدگاه‌ها، ناشی از تفاوت در تلقی از دلالت لفظی و نحوه تحلیل صناعی است.

بررسی دلالت ماده امر بر اطلاق

بحث در اینجا به بررسی این نکته رسیده است که آیا در خصوص صیغهی امر، ویژگی‌ای وجود دارد که بر لزوم صدور فعل از روی اراده و اختیار دلالت کند یا نه. پیش از این، محقق نائینی و آیت‌الله خوئی تصریح کردند که مواد افعال، دالالتی بر ارادی یا غیر ارادی بودن فعل ندارند؛ بلکه تنها بر طبیعتی «مُهمله» دلالت دارند، یعنی طبیعتی که هم بر افعال اختیاری و هم بر غیر اختیاری قابل صدق است. هیئات نیز از این حیث همانند مواد هستند و دلالت خاصی بر اختیار ندارند. اکنون سؤال اصلی آن است که آیا در صیغهی امر (مانند: اِضْرِبْ) خصوصیتی وجود دارد که لزوم انجام فعل مأموریه از روی اختیار را اقتضا کند یا نه. محقق نائینی مدعی چنین خصوصیتی است. پیش از ورود به تبیین این خصوصیت، نکته‌ای مقدماتی باید روشن شود.

اگر بگوییم ماده، دلالت بر طبیعت مُهمله دارد (مانند «ضرب» که به معنای زدن است)، در این صورت، این معنا قابلیت صدق هم بر فعل اختیاری و هم غیر اختیاری دارد، بدون آنکه دالالتی بر یکی از این دو داشته باشد. این امر با اطلاق متفاوت است. در اطلاق، باید مقدمات حکمت فراهم گردد تا بتوان گفت گوینده در مقام بیان بوده و قیدی ذکر نکرده است. خود محقق نائینی نیز در بسیاری از مباحث اصولی، از این اطلاق با عنوان «اطلاق لحاظی» یا «اطلاق حیثی» یاد می‌کند. اما طبیعت مُهمله نیازی به مقدمات حکمت ندارد. صرفاً می‌گوییم که دلالت آن، نسبت به برخی قیود (مانند اختیار) ساکت و بی‌طرف است. بنابراین، باید میان دلالت ماده بر طبیعت مُهمله و دلالت بر اطلاق تفاوت قائل شد.

شهید صدر بر این باور است که مواد افعال، دارای اطلاق نسبت به ارادی یا غیر ارادی بودن فعل هستند و اگر بخواهیم این اطلاق را از بین ببریم، باید مقیدی برای آن اقامه کنیم. اما محقق نائینی در این مقام، برخلاف این تحلیل عمل می‌کند؛ او نمی‌خواهد اطلاق ماده را مقید سازد، بلکه از ابتدا معتقد است ماده اساساً اطلاق ندارد. ایشان ویژگی خاصی در خود صیغه‌ی امر می‌بیند که به واسطه‌ی آن، لزوم انجام فعل از روی اختیار فهمیده می‌شود، بی‌آنکه نیازی به فرض اطلاق در ماده و تقیید آن باشد.

تحلیل محقق نائینی از دلالت صیغه‌ی امر بر اختیار

محقق نائینی دو دلیل برای لزوم صدور فعل مأموریه از روی اراده و اختیار در صیغه‌ی امر ذکر می‌کند: دلیل نخست آن است که ماهیت امر، ایجاد داعی در مکلف است. این خصوصیت، مختص به صیغه‌ی امر بوده و در افعال ماضی و مضارع وجود ندارد. امر، اراده‌ی مکلف را به‌سوی فعل تحریک می‌کند و از این جهت، با تحریک اراده‌ی او همراه است. بنابراین، تحقق امتثال تنها در صورتی ممکن است که فعل، از روی اراده انجام شود. ایشان می‌فرماید:

الثَّانِي: هو أنَّ نفس الأمر يقتضي اعتبار الإرادة والاختيار مع قطع النظر عن الحكم العقلي، وذلك لأنَّ الأمر الشرعي إنما هو توجيه إرادة العبد نحو المطلوب وتحريك عضلاته، فالأمر هو بنفسه يقتضي اعتبار الإرادة والاختيار، ولا يمكن أن يتعلَّق بالأعمَّ لأنَّه بعث للإرادة وتحريك لها، وح لو قام دليل على سقوط التَّكليف عند فعل متعلِّقه بلا إرادة واختيار، كان ذلك من قبيل سقوط التَّكليف بفعل الغير، وهو يرجع إلى تقيد الموضوع، وإطلاق الخطاب عند الشك يدفع التَّقييد المذكور، فالأصل اللَّفْظي يقتضي عدم السَّقُوط عند عدم الإرادة والاختيار. وكذا الحال في الأصل العملي على حذو ما تقدَّم عند الشك في سقوطه بفعل الغير.[1]

یعنی حتی اگر از داوری عقل درباره‌ی شرطیت قدرت صرف‌نظر کنیم، خود امر اقتضا دارد که فعل مأموریه باید با اراده و اختیار مکلف انجام گیرد. چرا که امر، توجیه اراده‌ی عبد به‌سوی مطلوب است. پس اگر فرض شود که مکلف فعلی را بدون اراده و اختیار انجام داده است، برای اثبات کفایت آن، باید دلیل خاصی اقامه شود. در غیر این‌صورت، اطلاق خطاب شرعی اقتضا می‌کند که در صورت فقدان اراده، تکلیف باقی است؛ و این همان نتیجه‌ای است که محقق نائینی دنبال می‌کند.

اشکالات آیت‌الله خوئی بر تحلیل محقق نائینی

از سوی دیگر، آقای خوئی بر این استدلال محقق نائینی سه اشکال وارد می‌دانند. نخستین اشکال ایشان آن است که مبنای نائینی در تحلیل صیغه‌ی امر، مبنایی خاص است و تنها در صورتی پذیرفتنی است که بپذیریم صیغه‌ی امر بر نسبت ارسالیه یا بعثیه دلالت دارد. اما آیت‌الله خوئی اساساً این مبنا را نمی‌پذیرد. ایشان معتقد است:

ان الدعوى المزبورة انما تتم على مذهب من يرى ان المنشأ بالصيغة انما هو مفهوم الطلب أو البعث أو النسبة الإيقاعية أو ما يقاربها من المفاهيم و اما على ما حققناه من انه ليس إلا إظهار اعتبار كون المادة على ذمة المكلف فلا موجب لاشتراط التكلف بالقدرة أصلاً غاية الأمر ان العقل يعتبرها في موضوع حكمه في مرحلة الإلزام بالامتثال فتكون القدرة من شرائط التنجيز لا محالة.[2]

حقیقت حکم و انشاء در صیغه‌ی امر، عبارت است از «اعتبار الفعل على ذمة المكلف» و نه تحریک اراده یا ارسال خواست از مولا به سوی عبد. بنابراین، در نگاه آقای خوئی، امر صرفاً اعتبار تکلیف بر عهده‌ی مکلف است و هیچ دلالتی بر تحریک اراده‌ی مکلف ندارد تا از آن، شرطیت اراده در امتثال استنباط شود. در نتیجه، تحلیل محقق نائینی، حتی اگر در چارچوب مبنای خاص خودش صحیح باشد، بر مبنای آیت‌الله خوئی قابل پذیرش نخواهد بود.

همچنین، امام خمینی و آیت‌الله خوئی در نتیجه‌ی نهایی اشتراک نظر دارند؛ هر دو معتقدند که صیغه‌ی امر نه دلالت بر بعث دارد و نه بر طلب. با این تفاوت که امام این مبنا را از رهگذر نظریه‌ی «خطابات قانونیه» تبیین می‌کند و معتقد است شارع در مقام

جعل حکم، مخاطب خاصی را مدنظر ندارد تا بخواهد او را تحریک یا بعث کند؛ بلکه صرفاً قانونی عام برای همه وضع کرده است. در مقابل، آیت‌الله خوئی این تحلیل را بر پایه‌ی حقیقت انشاء ارائه می‌دهد و معتقد است انشاء، چیزی جز اعتبار فعل بر ذمه‌ی مکلف نیست.

شهید صدر نیز برای تقویت کلام محقق نائینی، تحلیل دیگری ارائه می‌دهد و می‌فرماید:

و ليس نظر المحقق النائيني (قده) إلى المدلول التصوري للأوامر حتى يتوهم ابتناء هذا الوجه على مسلك دلالة الأمر وضعاً على النسبة الإرسالية بل نظره إلى المدلول التصديقي للأمر ابتداءً الذي هو الاعتبار أو الطلب أو أي شيء آخر فإن هذا المدلول لا محالة يكون بداعي التحريك و ليس مجرد لقلقة اعتبار أو إنشاء.

و داعي التحريك لا يكون إلا نحو الفعل المقدور.[3]

محقق نائینی در مقام بیان مدلول تصدیقی امر است، نه مدلول تصویری. بنابراین، اشکال مبنایی آیت‌الله خوئی که بر موضوع‌له تصویری امر متمرکز است، وارد نخواهد بود. با این حال، به نظر می‌رسد ظاهر عبارت محقق نائینی مؤید این است که وی بحث خود را ناظر به مدلول تصویری صیغه‌ی امر تنظیم کرده، نه مدلول تصدیقی؛ زیرا او در تعبیر خود از حقیقت امر سخن می‌گوید و این ناظر به معنای تصویری واژه است. افزون بر آن، حتی اگر بپذیریم که مدلول تصدیقی صیغه‌ی امر، تحریک اراده‌ی مکلف است، باز هم این دیدگاه، مورد قبول امام خمینی و آیت‌الله خوئی نیست؛ چراکه آنان معتقدند که مدلول صیغه‌ی امر، نه از حیث تصویری و نه تصدیقی، دلالتی بر طلب و بعث ندارد. بنابراین، اشکال نخست آیت‌الله خوئی بر تحلیل محقق نائینی، از نظر مبنایی است و بر اساس مبنای خودش، کاملاً موجه و قابل پذیرش خواهد بود.

اشکال دوم بر تحلیل محقق نائینی: دلالت خطاب یا داوری عقل؟

اشکال دوم آیت‌الله خوئی این است که تحلیل نائینی مبتنی بر آن است که شرطیت قدرت در امتثال از خود خطاب شرعی استفاده شود. به عبارت دیگر، نائینی می‌خواهد از مدلول خطاب استفاده کند که مکلف باید قدرت بر انجام فعل داشته باشد، زیرا خطاب شارع متضمن تحریک اراده است، و تحریک اراده تنها در فرض قدرت معنا دارد. اما آیت‌الله خوئی تصریح می‌کند که شرطیت قدرت، نه از خود خطاب شرعی، بلکه از داوری عقل استفاده می‌شود. عقل است که حکم می‌کند اگر مکلف توان انجام فعل را ندارد، الزام او بی‌وجه و عبث است. بنابراین، خطاب شارع دلالتی بر این معنا ندارد. ایشان در تعلیقه‌ی خود بر «أجود التقريرات» (که در دوران جوانی و در ضمن دروس محقق نائینی نگاشته شده)، به صراحت می‌فرماید: غاية الأمر أن العقل يعتبرها - یعنی القدرة - في موضوع حكمه في مرحلة الإلزام بالامتثال، فتكون القدرة من شرايط التنجيز لا محالة.

به عبارت روشن‌تر، قدرت از نظر آیت‌الله خوئی، شرط «تنجّر» تکلیف است، نه شرط «فعلیت» آن. این در حالی است که بسیاری از اصولیین قدیم، قدرت را از شرایط عامه‌ی تکلیف و در شمار شرایط فعلیت حکم می‌دانستند. بنابراین، اشکال دوم آیت‌الله خوئی آن است که مبنای محقق نائینی در تحلیل خطاب، با واقعیت کاربرد عقل در فهم شرطیت قدرت هماهنگ نیست، و شرطیت قدرت تنها از راه عقل ثابت می‌شود، نه از دلالت خطاب.

اشکال سوم: اطلاق ملاک در ماده و ناتوانی هیئت در تقیید آن

اشکال سوم که در «أجود التقريرات» و به طور ضمنی در اشکال دوم «محاضرات» نیز آمده، به بررسی اطلاق ملاک در ماده مربوط می‌شود. آیت‌الله خوئی در نقد دیدگاه محقق نائینی می‌فرماید:

انه لا ینافي سقوط التكليف فيما إذا أتى بالفعل لا عن إرادة بعد ان كان مقتضى إطلاق المادة قيام الملاك بمطلق وجود الفعل المأمور به فيما إذا كانت القدرة من الشرائط العقلية على ما اعترف به (قده) في مبحث الضد.[4]

به بیان دیگر، آیت‌الله خوئی معتقد است که اطلاق ماده اقتضا دارد که ملاک شارع در فعل مأوربه، هم در حصه‌ی مقدوره و هم در حصه‌ی غیر مقدوره تحقق دارد. برای مثال، اگر گفته شود: «اضرب»، این ماده شامل هر دو نوع ضرب - چه از روی اختیار و چه بدون آن - می‌شود و ملاک شرعی در هر دو فرض قابل تحقق است. ایشان اضافه می‌کند: اگر ادعای محقق نائینی درباره‌ی صیغه‌ی امر، یعنی تحریک اراده و لزوم اختیار، می‌توانست این اطلاق در ملاک را نفی کند، آنگاه می‌توانستیم بپذیریم که فعل بدون اختیار مجزی نیست. اما در واقع، این خصوصیت (تحریک اراده) نمی‌تواند اطلاق ملاک را از بین ببرد و ثابت کند که فقط در حصه‌ی مقدوره، ملاک وجود دارد.

بنابراین، اگر اطلاق ماده شامل حصه‌ی غیر مقدوره هم می‌شود و این حصه نیز دارای ملاک است، نمی‌توان گفت که امتثال تنها در فرض اختیار مکلف محقق می‌شود. در نتیجه، باید پذیرفت که حتی انجام فعل مأوربه بدون اراده نیز می‌تواند موجب امتثال و سقوط تکلیف گردد. این اشکال، ناتوانی هیئت امر را در نفی اطلاق ماده و ملاک آن، به‌خوبی نشان می‌دهد.

حال همین اشکال در محاضرات به بیانی دیگر آمده است. آیت‌الله خوئی در آن‌جا می‌فرماید:

ان اعتبار القدرة فيه سواء أكان بحكم العقل أو بمقتضى الخطاب ليس الا من ناحية ان التكليف بغیر المقدور لغو، و من الطبيعي ان ذلك لا يقتضي الا استحالة تعلق التكليف بغیر المقدور خاصة. و أما تعلقه بخصوص الحصة المقدورة فحسب فلا، ضرورة ان غاية ما يقتضي ذلك كون متعلقه مقدوراً، و من المعلوم ان الجامع بين المقدور و غيره مقدور فلا مانع من تعلقه به، و لا فرق في ذلك بين ان يكون اعتبار القدرة بحكم العقل أو بمقتضى الخطاب، و اما على الأول فواضح. و اما على الثاني فائضا كذلك، ضرورة ان الطلب المتعلق بشيء لا يقتضي أزيد من كون ذلك الشيء مقدوراً.

و بكلمة أخرى ان المصلحة في الواقع لا تخلو من ان تقوم بخصوص الحصة المقدورة، أو تقوم بالجامع بينها و بين غير المقدورة، فعلى الأول لا معنى لاعتبار الجامع، و على الثاني لا مناص من اعتباره و لا يكون لغواً بعد إمكان تحقق تلك الحصة في الخارج. فالنتيجة ان استحالة تعلق الطلب بالجامع و اعتباره انما تقوم على أساس أحد امرين: (الأول) ان لا يكون للجامع ملاك يدعو المولى إلى اعتباره (الثاني) ان تكون الحصة غير المقدورة مستحيلة الوقوع في الخارج. و اما في غير هذين الموردین فلا مانع من اعتباره على ذمة المكلف أصلاً.[5]

از منظر محقق خوئی، نهایت خاصیت دلیلی که محقق نائینی ارائه داده‌اند آن است که اثبات کنید تکلیف نمی‌تواند به حصه‌ی غیر مقدوره تعلق بگیرد. ما نیز این مطلب را می‌پذیریم که اگر از ابتدا تکلیف بخواهد به حصه‌ی غیر مقدوره تعلق بگیرد، خواه از منظر عقل و خواه از منظر خطاب، چنین چیزی قبیح است. اما مدعای ایشان این نیست؛ بلکه می‌خواهد اثبات کند که تکلیف تنها به حصه‌ی مقدوره تعلق گرفته است. حال آن‌که بیان ایشان صرفاً عدم امکان تعلق تکلیف به حصه‌ی غیر مقدوره را اثبات می‌کند، ولی در اثبات انحصار تعلق تکلیف به حصه‌ی مقدوره ناتوان است.

در مقابل، محقق خوئی می‌گوید: وقتی تکلیف نمی‌تواند به حصه‌ی غیر مقدوره تعلق بگیرد، آیا غیر از حصه‌ی مقدوره، فرض دیگری باقی می‌ماند؟ آیت‌الله خوئی پاسخ می‌دهند: بله، دو فرض ثبوتی داریم: فرض نخست آن است که تکلیف از ابتدا به حصه‌ی مقدوره تعلق گرفته باشد. فرض دوم آن است که تکلیف به جامع بین حصه‌ی مقدوره و غیر مقدوره تعلق یافته باشد. در فرض دوم، متعلق تکلیف، جامع قابل انطباق بر هر دو حصه است. از آن‌جا که یکی از افراد آن جامع، مقدور است، دیگر اشکالی در تعلق تکلیف به آن نیست. قاعده نیز چنین است: «الجامع بین المقدور و غیر المقدور، مقدور». بر این اساس، آیت‌الله خوئی تصریح می‌کند که اگر تنها یک فرض ثبوتی در میان بود - یعنی فقط فرض تعلق به حصه‌ی مقدوره - مدعای محقق نائینی اثبات می‌شد. اما با وجود فرض دوم، این ادعا تمام نیست. مولا می‌تواند جامع میان دو حصه را متعلق تکلیف قرار دهد، بی‌آنکه نیازی به انحصار آن در حصه‌ی مقدوره باشد.

بررسی شرایط امکان تعلق تکلیف به جامع و تحلیل مقام اثبات

آیت‌الله خوئی در ادامه‌ی تحلیل خود، دو شرط را برای امکان تعلق تکلیف به جامع میان حصص مقدوره و غیر مقدوره ذکر می‌کند:

- 1- وجود ملاک در خود جامع: نخستین شرط آن است که ملاک مورد نظر شارع در خود جامع لحاظ شده باشد؛ به‌گونه‌ای که بتوان گفت جامع میان حصه‌ی مقدوره و غیر مقدوره - با قطع نظر از ویژگی‌های هر کدام - واجد مصلحت و ملاک شرعی است. در چنین فرضی، خود جامع قابلیت آن را دارد که متعلق تکلیف قرار گیرد.
- 2- امکان تحقق حصه‌ی غیر مقدوره در خارج: دومین شرط آن است که حصه‌ی غیر مقدوره، تحقق‌ناپذیر به‌صورت مطلق نباشد. اگر فرض شود که آن حصه، اساساً مستحیل‌الوقوع باشد (یعنی تحقق آن در خارج محال عقلی یا عادی باشد)، تکلیف به جامع نیز لغو خواهد بود؛ چراکه بخشی از جامع، ممتنع‌التحقق بوده و در نتیجه، جامع نیز بی‌اثر و بی‌معنا خواهد شد.

آیت‌الله خوئی تأکید می‌کند که در بحث حاضر، فرض بر این است که هم ملاک در جامع موجود است و هم حصه‌ی غیر مقدوره، مستحیل‌الوقوع نیست، بلکه امکان تحقق آن وجود دارد. بنابراین، در مقام ثبوت، تعلق تکلیف به چنین جامعی کاملاً ممکن و معقول خواهد بود. اما ایشان سپس به مقام اثبات می‌پردازد و بیان می‌کند: آنچه در مقام استنباط فقهی برای ما اهمیت دارد، آن است که آیا می‌توان از ادله‌ی شرعی، تعلق تکلیف به چنین جامعی را اثبات کرد یا نه؟

در این راستا، ایشان می‌فرماید: اگر بتوانیم از خطاب شرعی، اطلاقی نسبت به قید قدرت استخراج کنیم، یعنی مثلاً وقتی شارع می‌فرماید: «إِسْعَ بَيْنَ الصِّفَا وَالْمَرْوَةِ» یا «صُمُّ»، این فرامین شامل هر دو فرض مقدور و غیر مقدور باشند، در این صورت، می‌توان نتیجه گرفت که متعلق تکلیف در مقام ثبوت نیز همان جامع است. چراکه اطلاق اثباتی در این‌گونه موارد، کاشف از اطلاق ثبوتی خواهد بود. بر همین اساس، اگر مولا در مقام بیان باشد و قرینه‌ای برای تقیید متعلق تکلیف به حصه‌ی مقدوره نیاورد، اصالة الاطلاق اقتضا می‌کند که تکلیف، شامل تحقق فعل مأموریه حتی در قالب حصه‌ی غیر مقدوره نیز می‌شود. در نتیجه، چنین فعلی، مجزی و موجب سقوط تکلیف خواهد بود. آیت‌الله خوئی با این تحلیل دقیق، به‌روشنی در برابر نظر استاد خود، محقق نائینی، قرار می‌گیرد و برخلاف ایشان، به نفی شرطیت اراده و اختیار در امتثال می‌پردازد.

پاسخ آیت‌الله خوئی به توهّم تعارض در مبنای اصالة الاطلاق

در این مرحله، آیت‌الله خوئی به یک توهّم رایج پاسخ می‌دهد. توهّم این است که: «شما در بحث مباشرت، به اصالة الاطلاق ملتزم شدید. چرا آنجا نتیجه گرفتید که مباشرت شرط است، ولی اینجا می‌فرمایید اصالة الاطلاق اقتضا می‌کند که حتی حصه‌ی غیر مقدوره نیز مجزی است؟ این دو موضع متعارض به نظر می‌رسند. پس تفاوت در چیست؟» ایشان در پاسخ می‌فرمایند:

و لا يقاس هذه المسألة بالمسألة الأولى حيث قلنا في تلك المسألة بعدم إمكان تعلق التكليف بالجامع بين فعل المكلف نفسه و بين فعل غيره و الوجه في ذلك هو ان اعتبار ذلك الجامع في ذمة المكلف لا يرجع بالتحليل العلمي إلى معنى محصل بداهة انه لا معنى لاعتبار فعل غير المكلف في ذمته و هذا بخلاف مسألتنا هذه فان اعتبار فعل المكلف على ذمته الجامع بين المقدورة و غيرها بمكان من الإمكان بلا لزوم أي محذور كما عرفت هذا بحسب مقام الثبوت و أما بحسب مقام الإثبات فان كان هناك إطلاق كشف ذلك عن الإطلاق في مقام الثبوت يعني ان الواجب هو الجامع دون خصوص حصة خاصة، فعندئذ ان كان المولى في مقام البيان و لم يقم قرينة على التقيد تعين التمسك بالإطلاق لإثبات صحة الفعل لو جيء به في ضمن حصة غير مقدورة.

فالنّتيجه انه لا مانع من التمسك بالإطلاق في هذه المسألة ان كان.

و مقتضاه سقوط الواجب عن المكلف إذا تحقق في الخارج و لو بلا إرادة و اختيار. و هذا بخلاف المسألة الأولى، حيث ان

الإطلاق فيها غير ممكن في مقام الثبوت فلا إطلاق في مقام الإثبات ليتمسك به. و من ثمة قلنا بالاشتغال هناك و عدم السقوط. هذا بناء على نظريتنا من ان التقابل بين الإطلاق و التقييد من تقابل التضاد فاستحالة التقييد تستلزم ضرورة الإطلاق لا استحالتها، كما سيأتي بيانه في ضمن البحوث الآتية إن شاء الله تعالى.[6]

تفاوت در قابلیت تصویر جامع میان دو طرف در مقام ثبوت است. در بحث مباشرت، تصویر جامع میان انجام فعل به صورت مباشری و انجام آن توسط غیر، در مقام ثبوت محال است. به عبارت دیگر، نمی توان میان انجام فعل به دست خود مکلف و انجام آن توسط غیر، قدر جامع واقعی و معقولی تصور کرد که هر دو را در بر گیرد. از این رو، اصالة الإطلاق در آنجا اقتضا می کند که مباشرت قید معتبر در تکلیف است. اما در محل بحث حاضر - یعنی کفایت فعل غیر اختیاری - چنین منعی در تصویر جامع وجود ندارد. می توان به آسانی جامعی میان حصّۀ مقدوره و غیر مقدوره تصور کرد که هر دو را در بر گیرد. در نتیجه، اصالة الإطلاق در اینجا به درستی قابل اجرا است و دلالت می کند که شرطیت «قدرت» در فعل مأثورّه لازم نیست و حصّۀ غیر مقدوره نیز می تواند امثال محسوب شود. آیت الله خوئی تصریح می کند که در اینجا، اصالة الإطلاق در مقام اثبات، کشف از اطلاق در مقام ثبوت می نماید. بنابراین، تفاوت این دو مقام در قابلیت یا عدم قابلیت تصویر جامع است؛ در بحث مباشرت، چنین تصویری ممکن نیست، اما در بحث قدرت، تصویر جامع کاملاً ممکن است.

بیانی که در محاضرات درباره‌ی این اشکال آمده، در واقع شرح و تفصیل همان اشکالی است که پیش تر در تعلیقه بر اجود التقريرات مطرح شده بود. در آنجا، بر اطلاق ملاکی ماده تأکید شد؛ یعنی ماده‌ای مانند «ضرب» دارای ملاک در هر دو حصّۀ مقدوره و غیر مقدوره است، و به همین دلیل، جامع میان این دو، قابل تحقق و متعلق تکلیف قرار می گیرد. ممکن است برخی بر اساس تعابیر شهید صدر (رضوان الله تعالی علیه) بخواهند این بیانات را به عنوان دو اشکال مستقل تلقی کنند. اما به نظر می رسد تفاوت بنیادینی میان این دو وجود ندارد. گرچه شهید صدر این دو را با تعبیر و بیان متفاوتی مطرح می کند، اما در اصل به یک نکته باز می گردد: اینکه ماده ولو از حیث خطاب شامل حصّۀ غیر مقدوره نباشد، ولی از حیث ملاک شامل آن هست، و همین مقدار برای تحقق امثال و سقوط تکلیف کافی است. در نتیجه، این اشکال دوم در محاضرات، گرچه در ظاهر با بیانی متفاوت ارائه شده، در حقیقت همان مسیر اشکال پیشین را دنبال می کند، و آیت الله خوئی با آن، مبنای استاد خویش، محقق نائینی را مورد نقد و بازنگری قرار می دهد.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاٰلِهِ الطَّاهِرِيْنَ

پاورقی

- [1] - محمدحسین نائینی، فوائد الأصول، با محمد علی کاظمی خراسانی (قم: جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم، 1376)، ج 1، 143-144.
- [2] - محمدحسین نائینی، أجود التقريرات، با ابوالقاسم خویی (قم: مطبعة العرفان، 1352)، ج 1، 101.
- [3] - محمد باقر الصدر، بحوث في علم الأصول، با محمود هاشمی شاهرودی (قم: موسسه دائرة المعارف فقه اسلامي بر مذهب اهل بيت عليهم السلام، 1417)، ج 2، 68.
- [4] - محمدحسین نائینی، أجود التقريرات، همان.
- [5] - ابوالقاسم خویی، محاضرات فی أصول الفقه، با محمد اسحاق فیاض (قم: دارالهادی، 1417)، ج 2، 148-149.
- [6] - همان، 149-150.

منابع

- الصدر، محمد باقر. بحوث في علم الأصول. با محمود هاشمی شاهرودی. ۷ ج. قم: موسسه دائرة المعارف فقه اسلامي بر مذهب اهل بيت عليهم السلام، 1417.
- خویی، ابوالقاسم. محاضرات فی أصول الفقه. با محمد اسحاق فیاض. ۵ ج. قم: دارالهادی، 1417.

- نائينى، محمدحسين. أجود التقريرات. با ابوالقاسم خويى. ٢ ج. قم: مطبعة العرفان، 1352.
- — — فوائد الأصول. با محمد على كاظمى خراسانى. ٤ ج. قم: جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم، 1376.